

راینر ماریا ریلکه

سوگنامه‌ها و ترانه‌ها

ترجمه از آلمانی با توضیح و تفسیر از
شرف‌الدین خراسانی - شرف



انتشارات هرمس



انتشارات هرمس (وابسته به مؤسسه شهر کتاب)

تهران، خیابان ولی عصر، بالاتر از میدان ونک، شماره ۱۳۳۷ - تلفن: ۸۸۷۹۵۶۷۴

سوگنامه‌ها و ترانه‌ها

راینر ماریا ریلکه

ترجمه شرف‌الدین خراسانی

طرح جلد: مرضیه رزاق

چاپ اول: ۱۳۸۴

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
همه حقوق محفوظ است.

Rilke, Rainer Maria

ریلکه، راینر ماریا، ۱۸۷۵-۱۹۲۶ م.

سوگنامه‌ها و ترانه‌ها / راینر ماریا ریلکه؛ ترجمه از آلمانی و تفسیر شرف‌الدین خراسانی

— شرف. — تهران: هرمس، ۱۳۸۴.

۱۹۷ ص.

فارسی - آلمانی.

فهرست‌ویسی بر اساس اطلاعات فیبا

مندرجات: بخش ۱. نوشته شده جوانان لوح گور برای ورا اوکاماکتوب Ewera Dukama

Knoop قصر موزو، فوریه ۱۹۲۲. — بخش ۲. سوگنامه‌های دونینو.

۱. شعر آلمانی — قرن ۲۰ م — ترجمه شده به فارسی. ۲. ترانه‌های آلمانی — قرن ۲۰ م —

ترجمه شده به فارسی. ۳. ترانه‌های ایرانی — قرن ۱۳ ه — ترجمه شده از آلمانی. ۴. شعر فارسی

— قرن ۱۴ ه — ترجمه شده از آلمانی. الف. خراسانی (شرف)، شرف‌الدین، مترجم.

۱۳۰۶-۱۳۸۲. ب. عنوان.

آ ت / ص ۹۶۶/۸۳۱

PT

۱۳۸۲

۱۴۷۰۹-۸۰ م

پیشگفتار

پیش از آنکه به توضیح و تفسیر در سوگنامه‌های دوئینو بپردازیم^۱ - اثری که بی‌گمان یکی از دشوارترین و پیچیده‌ترین شعرهایی است، که در قرن بیستم در اروپا نوشته شده است - بهتر است که متن نامه‌ای را ترجمه کنیم که ریلکه به مترجم لهستانی آنها، بنا بر درخواست خود او، نوشته است، و در آن، پس از نجات یافتن از طوفان الهام و جذبه شگرف و درونکاوی شاعرانه - که طی آن این شعرها پدید آمده است - خواسته است، یا دست‌کم می‌پندارد که خواسته است تجربه‌های زیسته، اندیشه‌ها و هدفهای مشخص خود را توضیح دهد. بی‌شک این نامه یکی از مهمترین رهنمودهایی است، که ما را در خواندن، چشیدن و فهمیدن «سوگنامه‌ها» یاری می‌کند. ریلکه این نامه را به ویتولد هولیه‌ویچ^۲ نوشته و بی‌تاریخ است، ولی تاریخ پست روی پاکت: «سیر»^۳ ۱۳ نوامبر ۱۹۲۵ را نشان می‌دهد:

دوست عزیز، در اینجا، دشوار جرئت می‌کنم چیزی بگویم، کم و بیش، به یاری خود شعرها، می‌توان برای برخی روشنگریها کوشش کرد؟ اما چنین؟ از کجا آغاز کنم، و آیا این منم که اجازه دارد توضیح درستی از

۱. چنان‌که اشاره شد مترجم قرار بود مقدمه مفصلی بنویسد و پس از ترجمه این نامه، آن را بیاورد؛ اما متأسفانه چنین فرصتی به او دست نداد. - ناشر.

2. Witold Hulewicz

3. Sierre

«سوگنامه‌ها» بدهد؟ آنها بی‌پایان فراتر از من کشیده می‌شوند. من آنها را تکمیل و توسعه بیشتر پیش‌فرضهائی تلقی می‌کنم، که قبلاً در کتاب *ساعتها*^۱ داده شده بودند و در هر دو بخش «شعرهای تازه»^۲، «تصویر جهان» را بازی‌کنان و کوشش‌کنان به کار می‌برند، و آن‌گاه در «مالته» [اشاره به اثر منشور ریلکه، یادداشتهای مالته لاوریدز بریگه]^۳ آنچه را در گیراند به هم فشرده شده بودند، به زندگی بازگردانم، و در آنجا تقریباً ثابت کنم، که این زندگی چنین آویزان شده در مفاکی بی‌ژرفا، ناممکن است. در سوگنامه‌ها، بر پایه همان داده‌ها و واقعیتها، زندگی دوباره ممکن می‌شود. آری در اینجا همان آری گویی نهایی و قطعی تجربه می‌شود، که مالته جوان، هر چند به راه درست و دشوار «مطالعات دور و دراز» (des langues études) هنوز نمی‌توانست به آنها راهنمایی کند. آری گویی به زندگی و مرگ، در «سوگنامه‌ها» همچون یکی آشکار می‌شود. یکی را بی‌دیگری پذیرفتن — در اینجا چنین تجربه و تحلیل می‌شود —، یک محدودسازی است، که سرانجام همه آنچه را که نامحدود است، حذف می‌کند. مرگ آن جنبه را پشت کرده و از سوی ما روشن نشده زندگی است: یا باید بکوشیم که بیشترین آگاهی را به هستی خود به دست آوریم، که در هر دو عرصه مرزبندی نشده، در خانه خویش است، و از هر دو آنها به نحوی تمامی‌ناپذیر تغذیه می‌شود ... پیکره حقیقی زندگی به هر دو خطه ادامه دارد، خون بزرگترین گردش خون در هر دو می‌جوشد: نه این سویی نه آن سویی، بلکه یگانگی بزرگ، که در آن موجودهای از ما فراتر رونده، «فرشتگان» در خانه‌اند. و اکنون موقعیت مسئله عشق در این جهان، در جهانی کوتاه نیمه بزرگتر

1. *Stundenbuch*2. *Neue Gedichte*3. *Aufzeichnungen des Malte Laurids Brigge*

آن گشاده شده است، در این جهانی که تازه اکنون کلّ و سالم است، من شگفتی می‌کنم از اینکه «ترانه‌ها برای اوفئوس» که دست‌کم به همان اندازه دشوارند، و از همان جوهر آکنده‌اند، برای شما در فهمیدن «سوگنامه‌ها» یاری‌کننده‌تر نیستند. سوگنامه‌ها در ۱۹۱۲ (در کاخ دوئینو) آغاز شده و در اسپانیا و پاریس - تکه تکه - تا ۱۹۱۴ ادامه یافته‌اند؛ جنگ (جهانی اول) این بزرگترین کار مرا به کلی قطع کرد. چون در ۱۹۲۲، در اینجا [یعنی در قصر موزوت] جرئت کردم که دوباره به آن دست بزنم - پیش از «سوگنامه‌های تازه» و پایان آنها - «ترانه‌ها برای اوفئوس آمدند» (که در برنامه من نبودند) و به نحوی طوفانی خود را تحمیل کردند، اینها (ترانه‌ها)، چنان که به گونه‌ای دیگر نمی‌تواند باشد، از همان زایش‌اند که «سوگنامه‌ها». و اینکه ناگهان، و بی‌اراده من، در ارتباط با یک دوشیزه جوانمرگ شده برخاستند، آنها را باز هم به سرچشمه مبدأشان، نزدیکتر می‌سازد. این ارتباط یک پیوند بیشتر است با مرکز آن قلمرویی، که ما در ژرفا و تأثیر آن، در همه جا بی‌حد و مرز، با مردگان و آیندگان سهیمیم. ما این اینجاییان و امروزیان، یک لحظه در جهان-زمان، خشنود نیستیم و نه به آن پیوسته‌ایم. ما همواره فراتر و فراتر به سوی پیشینیان، به سوی اصل و خاستگاه خود، و به سوی آنانی که ظاهراً پس از ما می‌آیند، می‌رویم. در آن بزرگترین جهان «گشوده»، نمی‌توان گفت همه چیزها «همزمان‌اند»، زیرا درست این گسستگی زمان مقرر می‌کند، که آنها همه هستند، فنا و ناپایداری همه جا در یک هستی ژرف فرو می‌افتد. و بدین سان همه شکل‌گیریهای اینجایی را نباید تنها محدود به زمان به کار گرفت، بلکه تا آنجا که می‌توانیم، در آن معانی و مفاهیم برتری جا داده شوند که ما در آن سهم داریم. اما نه به معنای مسیحی (که من همواره با شور و هیجان بیشتری از آن دوری می‌جویم)، بلکه در یک آگاهی ناب

زمینی. ژرف زمینی، فرخنده زمینی صدق می‌کند، که آنچه را در اینجا تماشا شده و لمس شده، در فراختر و فراخترین پیرامون دایره داخل کنیم. نه در یک جهان آن‌سویی که سایه آن زمین را تاریک می‌کند، بلکه در یک کل، در آنچه که کل است.

طبیعت، چیزهای در مراوده و کاربردی ما، زودگذریها و فناپذیرهایند، اما آنها تا هنگامی که ما اینجاییم، دارایی ما و دوستی ما هستند، هم آگاه از نیازمندی و شادی ما هستند، همان‌گونه که پیش از این محرمان پیشینیان ما بوده‌اند. بدین سان شایسته است که هر آنچه را که اینجایی است نه تنها فاسد و کاهیده می‌کنیم، بلکه درست به خاطر زودگذری آن، که در آن با ما سهم است، این پدیده‌ها و چیزها باید به صمیمانه‌ترین مفهوم از سوی ما دریافته و دگرگون شوند. دگرگون؟ آری، زیرا وظیفه ما این است که این زمین زودگذر و ناپایدار را چنان ژرف، چنان رنجبرانه و پرشورانه در درون خود نقش زنیم، که ماهیت آن «نادیدنی» بار دیگر در ما رستاخیز کند. ما زنبورهای آنیم که نادیدنی است، ما غسل آن را که نادیدنی است، شوریده‌وار گرد می‌آوریم و برای اینکه آن را در کندوی بزرگ آنچه نادیدنی است، انباشته کنیم. | ریلکه این جمله را به زبان فرانسه نوشته است. | «سوگنامه‌ها» ما را در حال چنین کاری نشان می‌دهند، در کار جابه‌جا کردنهای پیوسته آن دیدنی محبوب ملموس به نوسان و شوریدگی نادیدنی طبیعت ما، که شماری از نوسانهای تازه را در افلاکِ نوسانهای کل جهان وارد می‌کند، (از آنجا که مواد گوناگون در جهان کل تنها ضربه‌های گوناگون نوسان‌اند، ما هم به این نحو نه تنها شدتهایی از نوع روحی را، بلکه - کی می‌داند - اجسام نو، فلزات، سحابیها و ستارگان را فراهم می‌کنیم. و این فعالیت به نحوی ویژه به وسیله ناپدیدشدن همواره شتابانتر آن همه دیدنی، حمایت و فشرده می‌شود، که دیگر جایگزین نخواهد شد. برای

پدر - و مادر بزرگهای ما، هنوز یک «خانه»، یک «چشمه»، یک برج محرم آنها، آری حتی جامه خودشان، پالتو خودشان: بی پایان بیشتر. بی پایان محرم تر بود؛ (برای ایشان). هر چیزی ظرفی بود که در آن چیزی انسانی می یافتند. و چیزی انسانی در آن می اندوختند. اکنون از امریکا، چیزهای تهی بی تفاوت به این سو هجوم می آورند؛ چیزهای ظاهری، شبه زندگیها ... یک خانه، به معنای امریکایی آن، یک سبب امریکایی، یک درخت تاک (مو) آنجایی، هیچ جنبه مشترکی با خانه، میوه و انگوری ندارد، که در امید و بازاندیشی نیاکان ما، درون شده بود ... چیزهای سرزنده، زیسته شده، چیزهای هم آگاه با ما رو به سراشیب می روند و دیگر نمی توانند جایگزین داشته باشند. ما شاید واپسین کسانییم، که هنوز چنان چیزها را شناخته ایم. این مسئولیت بر عهده ماست که نه تنها یادبود آنها را حفظ کنیم (این کاری اندک و اعتمادناپذیر می بود)، بلکه نیز ارزش انسانی و خانه خدایی (خانه خدایی به معنای خدایان خانگی) آنها را و زمین هیچ گریزگاه دیگری ندارد، جز اینکه نادیدنی شود: در ما، مایی که با بخشی از وجود خود در نادیدنی سهیمیم، یا (دست کم) صورت ظاهر سهم را در آن داریم و دارایی خودمان را می توانیم در دیدن ناپذیری افزایش دهیم، آن هم در طی در اینجا بودنمان - تنها در ما می تواند این تحول صمیمی و مداوم دیدنی به نادیدنی، که دیگر به دیدنی و ملموس بودن وابسته نیست، انجام گیرد، همچنان که سرنوشت ویژه خودمان در خودمان، پیوسته همزمان موجودتر و نادیدنی می شود. «سوگنامه ها» این هنجار هستی (آدمی) را برپا می کنند: آنها این آگاهی را تأمین می کنند و می ستایند. آنها این آگاهی را محتاطانه در سنتهای آن جا می دهند، در حالی که فراداده های بسیار کهن و شایعات فراداده ها را برای این حدس ادعا می کنند و حتی در آیین مرده پرستی مصریان یک پیش آگاهی از چنین

پیوندها را فرا می‌خوانند (هرچند «سرزمین مویه» که ارزان آن مویه کهن ساتر، مرده جوان را بدانجا رهنمون می‌شود، نباید با مصر یکسان فرض شود، بلکه تا اندازه‌ای، بازتابی از سرزمین نیل در روشنایی کویری آگاهی شخص مرده). اگر شخص مرتکب این خطا شود، که مفاهیم «کاتولیکی» مرگ، جهان دیگر و ابدیت را در «سوگنامه‌ها» یا «ترانه‌ها» نگه دارد، خود را به کلی از نتیجه آنها دور می‌سازد و یک بدفهمی همواره بنیادین‌تری را برای خود آماده می‌کند. فرشته «سوگنامه‌ها» با فرشته ملکوت مسیحی هیچ سر و کاری ندارد (بلکه بیشتر با شکل‌های فرشته اسلام) ... فرشته «سوگنامه‌ها» آن آفریده‌ای است، که در آن دگرگونی دیدنی در نادیدنی، که ما انجام می‌دهیم، قبلاً انجام یافته می‌نماید. برای فرشته «سوگنامه‌ها» همه جهان و کاخ‌های گذشته موجودند، زیرا دیرزمانی است که نادیدنی شده‌اند، و برج‌ها و پله‌های هنوز بر جای وجود ما قبلاً نادیدنی‌اند، هرچند هنوز (برای ما) به نحوی جسمانی دائمی‌اند. فرشته سوگنامه آن موجودی است که جانشین است، تا در نادیدنی مرتبه بالاتری از واقعیت را بشناسد - بدین سبب برای ما «هراس‌انگیز» است، زیرا ما که عاشقان و دگرگون‌کنندگان آنیم، هنوز همچنان بر دیدنی آویخته‌ایم - همه جهان‌های عالم هستی، چنان که در واقعیت بعدی ژرف‌ترشان، در نادیدنی فرو می‌افتند؛ چند ستاره‌ای بی‌فاصله بالای می‌آیند و در آگاهی بی‌پایان فرشته سپری می‌شوند - ستارگان دیگر وابسته به موجوداتی‌اند که آهسته و با زحمت آنها را دگرگون می‌کنند، که در هراس و شیفتگی ایشان آنها بر تحقق بعدی نادیدنی آنها دست می‌یابند. یک بار دیگر باید تأکید شود، که به معنای «سوگنامه‌ها» این ماییم دگرگون‌کنندگان زمین، تمامی وجودها، پروانه‌ها و سقوط‌های عشق ما، همگی ما را برای این وظیفه توانا می‌سازد (که در کنار آن هیچ وظیفه دیگری اساساً قرار ندارد). (ترانه‌ها)

جزئیاتی از این فعالیت را نشان می‌دهند، که در اینجا زیر نام و حمایت یک دوشیزه جوانمرد، قرار گرفته به نظر می‌رسند، دوشیزه‌ای که ناتمامی و بی‌گناهی او وَرِ گور را باز نگه می‌دارد، چنان که او رفته از میان. بر آن نیروهایی تعلق دارد، که نیمه زندگی را تر و تازه نگه می‌دارند و به سوی آن نیمه دیگر، چونان زخم باز شده، گشوده‌اند). سوگنامه‌ها و ترانه‌ها پیوسته یکدیگر را پشتیبانی می‌کنند، و من رحمت بی‌پایانی در این می‌بینم، که یک نفس توانسته‌ام این هر دو بادبان را برافرازم: بادبان کوچک رنگارنگ ترانه‌ها و پارچه بادبان عظیم و سپید سوگنامه‌ها.

شاید شما، دوست عزیز، در اینجا بتوانید مشورت و اطلاعی چند بازشناسید، و درباره بقیه خودتان به یاری کردن خود ادامه دهید. زیرا: من نمی‌دانم که آیا هرگز می‌توانستم چیزی بیشتر در این باره بگویم.

مخلص شما

ر. م. ریلکه